جلسه 210

چهارشنبه 11/02/87

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این بود که مشهور تقسیم کرده اند واجب را به واجب مطلق و واجب مشروط. گفته اند گاهی واجب نسبت به یک شیئی وجوبش مطلق است و مشروط نیست. مثل اینکه وجوب نماز نسبت به وضوء گرفتن مطلق است. چه شما وضوء بگیرید و چه وضوء نگیرید نماز بر شما واجب است. به مجرد دخول وقت نماز واجب می شود. ولذا وجوب نماز مشروط به وضوء گرفتن نیست بلکه نسبت به آن مطلق است. بله وضوء شرط الواجب است. ولذا نماز می شود نسبت به وضوء واجب مطلق.

اما وجوب حج نسبت به استطاعت واجب مشروط است. تا استطاعت نیاید وجوب فعلی برای حج ثابت نخواهد شد.

ولذا بر این مبنا ثمره هم بار کرده اند بسیاری از بزرگان از جمله مرحوم آقای خوئی، گفته اند در واجب مشروط اگر مقدماتی بود که ما باید قبل از حصول شرط تحصیل کنیم، اگر قبل از حصول شرط این واجب مشروط تحصیل کنیم برخی از مقدمات را، دیگر عاجز خواهیم بود از انجام آن واجب. مثلا نماز نسبت به دخل وقت واجب مشروط است. کسی می گوید اگر من قبل از وقت آب با خودم نبرم به سفر، در سفر متمکن از وضوء نخواهم شد، باید تیمم بکنم. فرموده اند چون نماز نسبت به دخول وقت واجب مشروط است، قبل از دخول وقت که شما تکلیف ندارید به نماز. وجوب نفسی برای نماز نیامده تا اقتضاء کند وجوب غیری مقدماتش را. ولذا نیازی نیست با خودتان آب به سفر ببرید. هنگامی که وقت داخل شد می گوئید خدایا من قادر بر وضوء نیستم. خدا هم می فرماید "فلم تجدوا ماءا فتیمموا". حالا اگر کسی بگوید خدایا من قبل از وقت نه آب با خودم برداشتم در این سفر و نه خاک، الان دخول وقت که شده در جائی هستم که لا ماءٌ و لا تراب. و نمی توانم تا آخر وقت نه وضوء بگیرم و نه تیمم. طبق این نظر که قائلین به واجب مشروط مثل آقای خوئی ره بیان فرموده اند اشکالی ندارد. شما هیچ گناه نکردید. چون آنوقت که می توانستید آب یا خاک بردارید، تکلیف نداشتید به نماز. بعد از دخول وقت هم که عاجز هستید از وضوء و یا تیمم، لا یکلف الله نفسا الا وسعها.

لازمه این مبنا این است که جوانهایی که تا دیروقت شب نشینی می کنند می دانند اگر ساعت کوک نکنند برای نماز صبح خواب می مانند. فرموده اند اشکال ندارد ساعت کوک نکن خواب بمان. چون واجب مشروط است، قبل از دخول وقت لازم نیست تحصیل مقدمات. حالا آقای سیستانی یک مقدار دقت کرده فرموده به شرط اینکه منجر به تهاون و استخفاف به نماز نشود.

این از ثمرات مسلک مشهور است در واجب مشروط. البته کسانی هستند مثل حضرت امام با اینکه طرفدار نظریه مشهور هستند در واجب مشروط، اما می گویند عقلاء احتجاج می کنند. اگر واجب مشروط هم داشتیم عقلاء می گویند مقدمات مفوته آن را باید قبلا تحصیل کنیم. إن جاءک زید فأکرمه اگر داشتیم به عنوان یک واجب مشروط، اگر بدانیم زید فردا که می آید نانوائی بسته است باید از امروز نان تهیه کنیم، حضرت امام قده فرموده است اگر امروز نان تهیه نکنی عقلاء شما را مستحق عقاب می دانند.

که این بسیار نظر صائبی هست. در روایت شریفه در صحیحه محمد بن مسلم هم هست که: یک شخصی گفت رفتم سفر، فقط برف و یخ بود. آیا تیمم بکنم؟ حضرت فرمود بله تیمم بکن. چون آب که نیست، مثلا یخ را کنار بزن تا کف زمین نمودار بشود تیمم بکن. بعد فرمود: و ما أری أن یخرج الی هذه الارض الذی یوبق بها دینه، دیگر به این سفر بی برکت که دینت را نابود می کند نرو.

سؤال وجواب: اگر شما با آقای خوئی و آقای سیستانی بحث کنید آنها می گویند چه می دانیم غرض در چیست. تا وقت نشد تکلیف نداریم. هنگامی که وقف داخل شد قادر نیستیم و رفع ما لایطیقون. پس از کجا ما ملاک ملزم را کشف کردیم. باید بگوئیم عقلاء احتجاج که می کنند علامت این است که غرض وجود دارد. تفصیل این بحث را انشاءالله در پایان این بحث عرض خواهیم کرد.

غرض این است که شیخ انصاری ره که واجب مشروط را انکار کرده است جاده هموار شده است. دیگر همه چیز شد واجب مطلق. یعنی وجوبش فعلی است. إن جاءک زید فأکرمه الان وجوب دارد، اما واجب اکرام زید علی تقدیر مجیئه است. چون الان وجوب دارد و وجوب فعلی است اگر می دانی که فردا زید می آید حتما باید بروی و نان بخری. این وجوب فعلی است. شبیه هر واجب معلقی که وجوبش فعلی است و واجب استقبالی است. که مرحوم آقای خوئی در نماز که اینطور فرمود، به صوم که می رسد می گوید چه کنم که قرآن می گوید "فمن شهد منکم الشهر فلیصمه". نه تنها وجوب صوم فردا از امشب فعلی می شود، بلکه وجوب صوم سی روز ماه رمضان از شب اول ماه رمضان فعلی می شود. وجوب فعلی است واجب استقبالی است. آنجا می گوید چون وجوب صوم رمضان به مجرد دخول شهر رمضان فعلی می شود ولذا تحصیل مقدمات لازم است. اگر شب سحری نخوری روز نمی توانی روزه بگیری، حتما سحری بخور. چون وجوب صوم از شب فعلی است. یا در مورد وجوب وفاء به نذر. «لله علیّ إن عوفی ولدی من مرضه أن اذبح هذه الشاة فی یوم عاشورا». اگر می دانی فرزندت خوب می شود از همین الان که نذر کردی وجوب وفاء به نذر فعلی می شود. عمومات می گوید واجب است به وفاء به نذر. شما هم نذر کردی وجوب وفاء به نذر فعلی شد. بله واجب استقبالی است و عبارت است از ذبح هذه الشاة یوم عاشورا. ولذا اگر این شاة را زودتر ذبح کنی حنث نذر است و باید کفاره بدهی، چون واجب معلق است.

خب بنابر نظر مرحوم شیخ ما اصلا واجب مشروط در مقابل واجب معلق نداریم. همه واجبهایی که به حسب ظاهر واجب مشروط هستند در حقیقت واجب معلق هستند.

ولذا مرحوم شیخ هم در بحث واجب معلق حمله می کند به صاحب فصول بنیان گذار واجب معلق، می گوید این واجب معلق چیست که شما درست کردید. مرحوم آخوند می گوید شیخ انصاری چه می خواهد بگوید؟ می خواهد بگوید صاحب فصول! ما اصلا واجب معلق در مقابل واجب مشروط نداریم، همه واجب های مشروط واجب معلق هستند. تو چرا دکان مستقلی برای واجب معلق باز کردی.

دلیل اول مرحوم شیخ بر انکار واجب مشروط این بود که فرمود: مولا وقتی لحاظ می کند اکرام زید را علی تقدیر مجیئه، می بیند مصلحت دارد. وقتی مصلحت دارد نمی شود اراده نکند اکرام زید را علی تقدیر مجیئه. همین الان باید اکرام کند. شاهدش هم این است که همین الان خطاب می کند به مکلف که إن جاءک زید فأکرمه. خب اگر مولا اراده نفسیه ندارد به اکرام زید علی تقدیر مجیئه، پس چگونه اراده غیریه وتبعیه پیدا می کند به صدور خطاب؟

اگر مولا الان بی تفاوت است، می گوید اگر زید آمد آنوقت شوق پیدا می کنم به اکرام او. مولا! الان چی؟ مولا طبق نظر مشهور می گوید الان صفحه نفس من خالی است از هرگونه شوق. می گوئیم مولا! پس تو الان بی تفاوتی نسبت به اکرام زید علی تقدیر مجیئه و بعد از مجیء زید شوق پیدا می کنی به اکرام او، پس چرا اینقدر به مکلف خطاب می کنی و پیام می دهی که إن جاءک زید فأکرمه. پس معلوم می شود الان شوق داری. و الا اگر الان شوق نداشتی بلکه مثل آن مولائی بودی که الان به او می گویند مولا زید فردا می آید اکرامش کنیم؟ می گوید من نسبت به این موضوع بی طرف و بی تفاوت هستم. اما ما این مولا را می شناسیم، یک مولای دمدمی مزاج است، فردا که روزنامه های صبح را بیاورند پیش او که زید قهرمان ملی آمد، نظر او هم عوض می شود و تلفن را بر می دارد می گوید بروید زید را اکرام کنید. اما الان که هنوز امروز بی تفاوت است هیچ حرفی نمی زند و الان إن جاءک زید فاکرمه خودش را نمیگوید. اما آن مولائی که از روزهای قبل حساب شده کار می کند، به عبیدش گفت إن جاءک زید فأکرمه، او معلوم می شود بی تفاوت نیست بلکه اراده دارد نسبت به اکرام زید علی تقدیر مجیئه.

پس مرحوم شیخ با این بیانش گفت اراده فعلیه است اما متعلق اراده چیست؟ اکرام زید علی تقدیر مجیئه. یعنی مجیء زید می شود قید واجب. قید ماده و نه قید هیئت و وجوب.

اشکالاتی به مرحوم شیخ شده است:

اشکال اول: اشکال مرحوم آقای خوئی است. ایشان فرموده: جناب شیخ! راجع به شوق بسیار درست گفتید، همین الان مولا شوق دارد به اکرام زید علی تقدیر مجیئه. اما شوق هیچ نقشی در وجوب ندارد. بالاتر بگویم: شوق هیچ ارتباطی با اراده تکوینیه هم ندارد. اراده تکوینیه یعنی صرف القدرة فی ایجاد الفعل. وصرف القدرة فی ایجاد الفعل طبعا در اراده تکوینیه است. والا مولا که به عبدش می گوید إن جاءک زید فأکرمه معقول نیست که مولا بخواهد صرف قدرت کند در ایجاد فعل اختیاری عبد. فعل اختیاری عبد در اختیار عبد است نه در اختیار مولا. مولا صرف القدرة در فعل اختیاری خودش می کند. و لذا اراده صرف القدرة است و منحصر هم هست به اراده تکوینیه.

خب اراده تکوینیه صرف القدرة است. شما کی اراده می کنید اکرام زید را، کی صرف القدرة می کنید در اکرام زید؟ بعد از اینکه زید آمد اراده تکوینیه می کنید شمای مکلف که اکرام کنید او را. نسبت بین اراده وشوق عموم من وجه است. انسان شوق دارد به پرواز به آسمان اما اراده ندارد. گاهی انسان اراده دارد شوق ندارد. مثل اراده دفع افسد به فاسد. آدم دارد می افتد امر دائر است که بیفتد روی این کوزه عتیقه یا بیفتد روی پسرش، شق ثالثی هم نیست. اختیار می کند افتادن روی کوزه عتیقه را. تا افتاد کوزه می شکند و این آقا میلیونها تومان خسارت می بیند. او خوشحال نیست و ابتهاج نفس ندارد. اختیار کرد وصرف القدرة کرد در ایجاد این فرد فاسد دفعا للافسد.

حتی حضرت امام یک مثالی می زند، چون ایشان هم معتقد است که شوق با اراده تفاوت دارد. می گوید: آدم مریض است می خواهد خوب بشود، اراده می کند شرب دواء تلخ را. آیا شوق دارد به شرب دواء تلخ؟ ابدا. حالش بد می شود و به زور می خورد، شوق ندارد. شوق یعنی ابتهاج نفس، یعنی لذت ببرد یک کاری که می کند. او اختیار می کند شرب دواء تلخ را نه اینکه شوق داشته باشد.

برگردیم به فرمایش آقای خوئی؛ آقای خوئی می گوید هذه الارادة التکوینیة. اما وجوب فعل بر عبد، او که نه قوامش به شوق است و نه قوامش به اراده به معنای صرف القدرة است. اما شوق که گفتیم چه بسا ممکن است مولا به فعل عبد شوق نداشته باشد. به عبدش می گوید بیفت روی این کوزه عتیقه، مبادا بیفتی روی پسر من. امر کرد ولی شوق نداشت به متعلقش. و گاهی هم شوق دارد به چیزی امر نمی کند.

ولذا آقای خوئی ره فرموده: حقیقت حکم تکلیفی عبارت است از اعتبار فعل در عهده مکلف. إن جاءک زید فأکرمه یعنی اگر زید بیاید آنوقت اکرام در عهده تو هست. الان اعتبار می کنم اما چه چیزی را؟ کون الاکرام فی عهدتک بعد مجیء زید. مثل موصی که می گوید إن متّ فداری ملک زید، الان اعتبار می کنم اما ملکیت زید چه وقت را؟ بعد از موت خودم را. ولذا آقای خوئی ره فرموده حقیقت حکم وجوبی این است یعنی اعتبار الفعل فی الذمة، و این هم بعد از تحقق شرط است. ولذا واجب می شود واجب مشروط.

اقول: این اشکال مبنای است. ما این مبنای آقای خوئی ره را قبول نداریم. می گوئیم:

اما الارادة التکوینیة فلها معنی آخر. اراده تکوینیه یعنی عزم. من عزم دارم که اگر زید بیاید او را اکرام کنم. ولذا اراده به فعل استقبالی هم تعلق می گیرد. شما عزم دارید اذان ظهر که شد نماز ظهر و عصر بخوانید. الان عزم دارید. اما کی صرف القدرة می کنید؟ همان موقع ظهر.

اما حقیقت حکم؛ جناب آقای خوئی! ما گفتیم حقیقت حکم اعتبار الفعل علی الذمة نیست. چطور؟ یک کسی از کوچه رد می شد می گفت جائزه جائزه یک میلیون تومان به آن مولائی که اعتبار بکند در ذمه عبدش مثلا اکرام زید را. مولا هم شنید، گفت اکرام زید برای من مهم نیست ولی از این یک میلیون هم نمی شود گذشت. لذا گفت إعتبرت فی ذمة عبدی اکرام زید. بعد به آن آقا می گوید جایزه را بده، جایزه را می گیرد. آیا عقلا لازم است که عبدش برود زید را اکرام کند؟ نه. چرا؟ برای اینکه این اعتبار به داعی تحریک نبود. این اعتبار روح نداشت. روح این اعتبار تعلق غرض مولا است به فعل. مولا نسبت به این اکرام زید غرض لزومی نداشت، غرضش جائزه گرفتن خودش بود که گرفت. ولذا این سیاقت و شکلهای حکم مهم نیست. مهم روح حکم است. روح حکم تعلق غرض لزومی مولا است به فعل عبد. ما از آن تعبیر می کنیم به طلب نفسانی قائم در نفس مولا به فعل عبد. مرحوم نائینی هم تعبیر خوبی دارد که جناب آقای هاشمی در پاورقی بحوث در یکی از بحث ها این تعبیر را انتخاب کرده که تعبیر زیبائی است، می گوید: هجمة نفس المولی علی فعل العبد. مولا گاهی نمی تواند حرف بزند، ولی می گوید یک ساعت است من حساب می کنم که می خواهم که پسرم برود نان بخرد، اما جلو مهمانها نمی توانم بگویم. اصلا مولا چه بسا به نان خریدن شوق ندارد. پول هم باید خرج کند مولا خوشش هم نمی آید از پول خرج کردن. ولکن اختیار می کند این را. شخصی رفته دکتر، دکتر می گوید تو دچار بیماری خطرناکی هستی و به زودی فوت خواهی کرد. ولکن ما مجبوریم برای اینکه یک ماه بیشتر زنده بمانی پاهایت را قطع کنیم. فقهاء گفته اند واجب است. فقهاء گفته اند نمی شود بگوئی یک ماه ارزش پا قطع کردن ندارد. باید پاهایت را قطع کنی یک ماه بیشتر زنده بمانی. این آقای بیمار می گوید پایم را قطع کنید. اما هیچ شوق ندارد به قطع شدن پایش. ولذا می گوید خدا کند وقتی اینها می روند تیغ جراحی را بیاورند تیغ جراحی را از این بیمارستان برده باشد یا شکسته باشد که اینها نتوانند جراحی کنند و من هم پیش خدا شرمنده نشوم. هیچ شوق ندارد. ولی از خدا می ترسد از جهنم هم می ترسد. حتی به قول آقای تبریزی می گوید من بهشت هم نمی خواهم من فقط از جهنم می ترسم، و اگر به او بگویند در آن دنیا نه بهشت است و نه جهنم بلکه "وعلی الاعراف رجال" مرا می برند آنجا، باشد می روم آنجا حاضر نیستم پایم قطع بشود، من از جهنم می ترسم. همه اش بحث ترس است، شوق در کار نیست. پس جناب آقای خوئی! باید آمر حالا یا مولا یا این بیمار نسبت به متعلق امر دارای هجمة النفس و طلب قائم به نفس او باشد. و این فرقی نمی کند با آن شوق. می گوئیم مولا! تو که گفتی إن جاءک زید فأکرمه الان طلب داری در نفست نسبت به اکرام زید علی تقدیر مجیئه؟ مولا می گوید شوق که دارم اما طلب را بگذارید فکر کنم. فکر می کنم می بیند نمی شود بگوید من طلب ندارم. چرا؟ برای اینکه کی طلب پیدا می کنی مولا؟ وقتی که زید می آید؟ اصلا وقتی که زید می آید شاید تو خبردار نشوی. خبردار هم بشوی وقتی زید می آید تیک تیک در نفس مولا طلب به وجود آمد! منفجر شدن در نفس مولا!. این حرفها نیست. هر چه هست همین الان است در نفس مولا که می گویند إن جاءک زید فأکرمه. اصلا ممکن است مولا خواب باشد خبردار نشود.

سؤال وجواب: در قضایای حقیقیه که مولای عرفی همین است دیگر. مولای عرفی با هزاران نفر طلب است. إن جاءکم ضیف فأکرموه. مولا می گوید هر وقت ضیف آمد به من خبر بدهید که در نفس من طلب منقدح بشود. آنوقت باید مولای بیکاری باشد که مدام زنگ بخورد که الو در منزل ما ضیف آمد، یک طلب نسبت به مورد ضیف شما که اکرام کن او را. بعضی ها هم که می بینند هر چه زنگ می زنند تلفن مولا اشغال است، هیچی مولا هم خبردار نمی شود که ضیف برای آنها آمده لذا طلب در نفسش منقدح نمی شود. این حرفها شوخی است. مولا یک طلب قائم به نفسش هست بطور قضیه حقیقیه که إن جاءکم ضیف فأکرموه.

اشکال دوم به شیخ اعظم: گفته اند اگر إن جاءک زید فأکرمه این جاءک زید قید وجوب نباشد بلکه قید وشرط الواجب باشد. وجوب فعلی است، واجب عبارت است از اکرام زید مقید به مجیء. خب اگر اینجوری است، مولا شوق دارد به این مقید. بنا شد شوق قید ندارد متعلق شوق قید دارد. شوق دارد به اکرام مقید به مجیء زید. خب الشوق الی المقید یستتبع الشوق الی قیده. شما شوق دارید به نماز با وضوء، شوق به مقید است دیگر. یستتبع الشوق الی قیده. اگر بنا باشد قید ماده است، شوق فعلی است، من الان می خواهم و شوق دارم، به چیزی شوق داری وآن را می خواهی؟ به این مقید. إکرام زید عند مجیئه. آنوقت می توانی نسبت به مجیء زید شوق نداشته باشی؟

گفته اند این نمی شود. هم مرحوم آقای صدر این اشکال را می کند و هم مرحوم آقای بروجردی، می گویند نمی شود که شوق نداشته باشی. در حالی که در واجب مشروط مولا به شرطش هیچ شوق ندارد گاهی بغض هم دارد. مثل إن افطرت فأعتق رقبة. افطار در ماه رمضان مبغوض مولا است. إن مرضتُ فأشربُ دواءا، اصلا مرض مبغوض مکلف است.

آقای صدر ره می گوید: اگر به ما اشکال کنید بگوئید چرا در کلام شیخ دقت نکردید. شیخ گفته قید مجیء زید است اما این وجود اتفاقی مجیء زید قید است. یعنی وجودی که مولا آن را طلب نکرده است. اکرام زید مقید به مجیء زیدی است که مولا این مجیء زید را طلب نکرده است. فرق می کند با صل مع الوضوء. در آنجا قید صلاة وضوئی است که مولا آن را طلب کرده است.

آقای صدر می گوید نخیر حواسم هست. من نگفتم واجب است تحصیل این مجیء زید تا بگوئید اصلا مجیء زیدی مورد خواست مولا است که اتفاقی باشد و امر به او نشده باشیم. من حرفم این است که چه جور می شود مولا نسبت به این اکرام زید مقید به مجیء شوق داشته باشد ولی نسبت به قیدش شوق نداشته باشد. ما بحثمان در وجوب تحصیل قید نیست در این است که چرا مولا شوق به قید ندارد.

مثال بزنیم: شما خیلی دوست دارید که زید بدون دعوت بیاید خانه شما و اکرامش کنید. اصلا شوق دارید پذیرائی کنید مهمان را علی تقدیر اینکه بی دعوت خانه شما بیاید. دوست ندارم که با دعوت قبلی زید بیاید. دوست دارم من پذیرائی کنم زید را در حالی که زید سر زده وارد شود. این باعث می شود که شما نامه دعوت برای زید نفرستی. ولی همیشه فکرت ناراحت است که خدایا چی می شد آن خواسته ما را برآورده می کردی. ما شوق داریم که اکرام کنیم زید را عقیب مجیء بدون دعوتش. خدایا أجب دعوتی خواست ما را برآورده کن، یعنی خواست من این است که زید بدون دعوت بیاید و از او پذیرائی کنم. خب واجب مشروط اینجور هم نیست. واجب مشروط اصلا إن افطرت فأعتق رقبة گاهی مولا اصلا بغض دارد نسبت به افطار.

این فرمایش آقای صدر. پس می گوید محال است مجیء زید قید متعلق وجوب باشد وشوق به مقید تعلق بگیرد، اما شما بیائید بگوئید که این شوق به مقید مستتبع شوق به قید نیست. تفکیک بین شوق به مقید و شوق به قیدش محال است.

سؤال وجواب: شما شوق دارید که زید بیاید اما شوق به آمدن زید لا من ناحیة دعوته. ولذا دعوت نمی کنید زید را ولی خیلی دلتان می خواهد که زید همینجوری بدون دعوت بیاید. آقای صدر هم همین را می گوید دیگر. می گوید اگر مولا شوق دارد به اکرام زید عقیب مجیئه لا من ناحیة الامر به، پس باید مولا بگوید من امر نمی کنم به مجیء زید ولکن دلم پرپر می زند برای حصول این مقید یعنی حصول اکرام زید عقیب مجیئه لا من ناحیة الامر به. من خیلی شوق دارم که زید بیاید بدون امر من وبعد او را اکرام کنیم. آقای صدر می گوید در حالی که در واجب مشروط مولا می گوید خیلی بیخود می کند آن کسی که این شرط واجب مشروط را محقق می کند که گفت إن افطرت فأعتق رقبة.

اقول: می گوئیم جناب آقای صدر! شما فکر کردید که مرحوم شیخ می گوید شوق فعلی به مقید. بعد گفتید الشوق الی المقید یقتضی الشوق الی قیده.

جناب آقای صدر! مرحوم شیخ چیز دیگری می گوید. مرحوم شیخ می گوید شوق به مفاد قضیه شرطیه. شوق به وصل الجزاء علی تقدیر تحقق الشرط.

من یک مثالی بزنم: شما یکوقت علم به مقید دارید، علم دارید که نماز با وضوء خوانده شد. علم به مقید مستتبع علم به قید است دیگر، مستتبع این است که علم به وضوء هم داشته باشید. اما یکوقت علم به قضیه شرطیه دارید. علم دارید که اگر خورشید طلوع بکند روز می شود. علم به قضیه شرطیه مستتبع علم به شرط نیست. چه بسا می گوئید نمی دانم خورشید طلوع کرد یا نه. من علم دارم به وجود النهار علی تقدیر طلوع الشمس. علم به مفاد قضیه شرطیه دارم. اینجا هم شوق به مفاد قضیه شرطیه است. یعنی شوق به اکرام زید علی تقدیر مجیئه. چه جور علم به مفاد قضیه شرطیه مستتبع علم به وجود شرط نیست، شوق به مفاد قضیه شرطیه هم مستتبع شوق به شرط نیست. فرقٌ بین الشوق الی المقید کالشوق الی الصلاة عن وضوء، والشوق الی مفاد القضیة الشرطیة که إن عطشت فأشرب ماءا. یعنی شوق دارم به شرب الماء علی تقدیر العطش، که مفاد جمله شرطیه است. شوق دارم به اکرام زید علی تقدیر مجیئه.

تتمه کلام انشاءالله روز شنبه.